پرونده

احمد کاظم‌زاده

نگاهی به آثار و تبعات جنگ ۳۳ روزه رژیم صهیونیستی علیه حزب‌الله

۱۰ سالگی کابوس تل‌آویو

سال ۲۰۰۶ در چنین روزهایی رژیم صهیونیستی برای اولین بار در تاریخ موجودیت خود بزرگ‌ترین شکست را تجربه می‌کرد و در باتلاقی فرو رفته بود که تلاش بیشتر باعث فرو رفتن بیشتر در آن می‌شد. جنگ اسرائیل و امریکا ضد لبنان در سال ۲۰۰۶ معروف به جنگ ژوئیه و جنگ دوم لبنان از ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ (۲۲ تیر ۱۳۸۵) میان ارتش رژیم صهیونیستی و نیروهای حزب‌الله لبنان آغاز شد که دامنه آن شمال سرزمین‌های اشغالی و سراسر لبنان را در بر گرفت و با قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت در ۱۴ آگوست ۲۰۰۶ (۲۴ مرداد ۱۳۸۵) به پایان رسید. این جنگ در خلال ۱۰ سال گذشته بارها از ابعاد و زوایای مختلف و در مراکز مطالعاتی و نظامی مورد بررسی قرار گرفته و در این نوشتار نیز به اختصار به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

آنچه شاید کمتر پرداخته شده نقش نیابتی بود که قرار بود ارتش صهیونیستی برای دولت وقت بوش و جمهوریخواهان و نومحافظه‌کاران حاکم بر امریکا بازی کند و به عبارتی، اعتبار از دست رفته آنها را در خلال جنگ‌های افغانستان و عراق احیا کند اما شکست مفتضحانه ارتش صهیونیستی در این جنگ بار شکست‌های منطقه‌ای امریکا را سنگین‌تر کرد. جنگ ۳۳ روزه نه تنها معادلات منطقه‌ای بلکه بین‌المللی را نیز دگرگون کرد و سرآغازی جدید در هر دو عرصه شد که همین مسئله اهمیت جنگ و پیامدهای آن را دو چندان می‌کند. این جنگ در پی امتناع رژیم صهیونیستی از آزادی باقیمانده اسرای لبنانی آغاز شد که البته نمی‌توان نقش آن را نیز نادیده گرفت اما ابعاد بین‌المللی این جنگ نیز گسترده بود و شرایط بین‌المللی به گونه‌ای بود که بروز چنین جنگی را از سوی نومحافظه‌کاران حاکم بر دولت جمهوریخواه بوش اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. بر همین اساس شکست ارتش صهیونیستی در این جنگ درسی مهم برای نومحافظه‌کران محسوب می‌شد.

طبق گزارش کمیته تحقیق وینوگراد که به منظور بررسی علل شکست رژیم صهیونیستی در جنگ ۳۳ روزه تشکیل شد تصریح شد که این رژیم خود را به جنگ با حزب‌الله آماده می‌کرد اما پیشدستی حزب‌الله در این جنگ تمام برنامه‌ریزی‌های تل‌آویو را به هم زد و این یکی از عوامل مهم شکست این رژیم در این جنگ بود. در حالی که صهیونیست‌ها به پیروزی در جنگ‌های برق‌آسا و کلاسیک عادت کرده بود و توانمندی‌های نظامی خود و حامیان غربی و امریکایی را همواره به رخ می‌کشیدند، اما این بار در جنگی گرفتار شد که ۳۳ روز ادامه یافت و امان اسرائیل را برید. این جنگ نشان داد که دیگر این رژیم نمی‌تواند با اتکا به تجهیزات جنگی پیشرفته به بقای خود امیدوار باشد. ارتش صهیونیستی به روال گذشته استراتژی جنگ از راه دور را به مرحله اجرا گذاشت به گونه‌ای که نیروی هوایی رژیم صهیونیستی ۱۵ هزار بار مناطق مختلف لبنان را بمباران کرد و نیروی دریایی این رژیم هم در مدت ۸ هزار ساعت دریانوردی، نواحی ساحلی لبنان را به منظور تنگ‌تر کردن حلقه محاصره، بی‌وقفه گلوله‌باران کرد.

نیروی زمینی ارتش صهیونیستی دستکم ۱۶۰ هزار گلوله توپ و ۲۵۰۰ گلوله خمپاره به سوی لبنان شلیک کرد و ۳۰۰ فروند هلی‌کوپتر، ۶۰ سکوی پدافند ضدموشکی، ۳۹۰۰ دستگاه انواع تانک‌های پیشرفته، پنج زیردریایی، ۱۷ ناو جنگی و ۶۱۳ هزار نفر نیروی نظامی به خدمت گرفته شد. ارتش صهیونیستی که همواره با تکیه بر دو عنصر «زمان» و «جنگ برق‌آسا»، مدیریت جنگ را در دست گرفته بود، این بار نتوانست با ضربات سریع و برق‌آسا به موفقیت نائل آید. در طرف مقابل، حزب‌الله ترکیبی از تاکتیک‌های نظامی حرفه‌ای، خلاقیت، تدارکات دقیق، استفاده از موشک‌های ضد تانک، سازماندهی نیروها و دفاع زیرزمینی مارپیچی را به عنوان شیوه مبارزاتی پیش روی گرفت. یکی از شیوه‌های غافلگیرکننده حزب‌الله در این جنگ موشک‌اندازی‌های وسیع به شهرهای فلسطین اشغالی بود. حزب‌الله با این شیوه مدیریت نبرد را در دست گرفت. صهیونیست‌ها، هرگز باور نمی‌کردند حزب‌الله بتواند از ابزاری مانند موشک، آن هم در حد گسترده علیه یک ارتش کلاسیک و مجهز استفاده کند. در عین حال، زمان عنصر مهمی بود که حزب‌الله به واسطه استراتژی موشک‌باران از آن بهره گرفت. این در حالی بود که ارتش اسرائیل بر اساس دکترین نظامی خود همواره جنگ‌ها را سریع و برق‌آسا خاتمه بخشیده و هیچ‌گاه به دنبال جنگ‌های گسترده نرفته است. اما این بار، حزب‌الله با مدیریت عنصر زمان از آن به عنوان ابزاری مناسب بهره جست و ضربه‌های نهایی را بر پیکره ارتش اسرائیل وارد کرد. در واقع حزب‌الله با این ابتکار توانست موازنه‌ای را در برابر حملات گسترده هوایی و زمینی و دریایی ارتش صهیونیستی به اماکن غیرنظامی برقرار کند. این رژیم از همان نخستین روزهای جنگ برای جبران شکست‌ها و ناکامی‌های نظامی خود به بمباران گسترده اهداف غیرنظامی دست زد. هواپیماهای ارتش صهیونیستی نه تنها واحدهای مسکونی بلکه زیرساخت‌ها را نیز مورد هدف قرار دادند. در منطقه ضاحیه بیروت ۶ هزار واحد مسکونی، در جنوب رودخانه لیتانی ۸ هزار واحد مسکونی، در شمال لیتانی ۶۰۰، در منطقه بقاع ۳۰۰ و در سایر مناطق ۱۰۰ واحد مسکونی تخریب شد. کشتار کودکان لبنانی در روستای قانا، تراژدی هولناکی بود که برای دومین بار بعد از سال ۱۹۹۶، تکرار شد. در جنگ ۳۳ روزه، اسرائیل از صد هزار بمب خوشه‌ای استفاده کرد که اکثراً از جانب امریکا دریافت کرده بود. هر چند در نتیجه این حملات که با استفاده از سلاح‌های غیرمجاز مانند بمب‌های خوشه‌ای فسفری همراه بود حدود ۱۲۰۰ تن از غیرنظامیان لبنانی کشته و هزاران تن دیگر زخمی و بی‌خانمان شدند اما این حملات فاقد ارزش نظامی بود. در این جنگ، نخستین بار تلفات نظامیان رژیم صهیونیستی از تلفات طرف مقابل فراتر رفت و در مقابل ۷۴ شهید از اعضای جنبش مقاومت اسلامی لبنان، ۱۱۷ نظامی و افسر ارشد رژیم صهیونیستی کشته شدند. این در حالی بود که این رژیم در جنگ ۶ روزه سال ۱۹۶۷ با ارتش چند کشور عربی شامل مصر، سوریه و اردن، فقط ۱۶ کشته داده بود. جنگ ۳۳ روزه لبنان، تجربه‌ای متفاوت برای ارتش صهیونیستی به شمار می‌رود. در این جنگ، هیچ سرباز اسرائیلی نتوانست عکسی به یادگار با نمادهای شکست و هزیمتِ دشمن خود بگیرد. این بار ارتش صهیونیستی ناچار شد، لاشه‌های به جا مانده از موشک‌های شلیک شده به اعماق فلسطین اشغالی را به نمایش عمومی بگذارد. همچنین در این جنگ، ۳۳۰ هزار اسرائیلی بی‌خانمان شدند. تداوم این جنگ، بی‌شک هزینه‌های سنگین‌تری می‌توانست برای تل‌آویو به بار آورد اما با تصویب قطعنامه ۱۷۰۱ در شورای امنیت، راهی برای برون‌رفت این رژیم از باتلاق جنوب لبنان فراهم شد. بر اساس این قطعنامه، نیروهای لبنانی و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل- یونیفل- در جنوب لبنان استقرار یافته و ارتش صهیونیستی از مناطق اشغالی عقب‌نشینی کرده و نیروهای بین‌المللی از ۲ هزار به ۱۵ هزار نفر افزایش یافت. همچنین در حالی که در این قطعنامه برای دلخوشی طرف صهیونیستی خلع سلاح حزب‌الله گنجانده شد اما هیچ وقت عملی نشد و حزب‌الله در سایه پیروزی‌های حاصل از این جنگ توانست موقعیت خود را بیش از پیش تقویت کند به گونه‌ای که نه در لبنان بلکه در جنگ سوریه نیز افتخار جدیدی کسب کند.

دیدگاه

مجید علیزاده

شکست کودتای ترکیه حرکت به سمت دموکراسی نیست

وقوع، مدیریت و شاید مهندسی پنجمین کودتا در هفدهمین اقتصاد جهان در ۲۵ تیرماه که به کشته شدن بیش از ۳۰۰ تن انجامید، سرشت کودتاخیزی و خمیرمایه جامعه و سامانه سیاسی ترکیه را به رخ کشید و نشان داد کودتا علت نابسامانی کنونی این کشور نیست، بلکه معلول و تابع اشکال فنی دموکراسی ترکیه یعنی شخصی شدن احزاب و دولت در سرزمین آناتولی از همان آغاز شکل‌گیری و اقدام نظامی کمال آتاتورک در برابر اشغالگران است، رهبری که با وجود علاقه به سکولاریزم و مدرنیسم، منحل کردن تمامی احزاب ترک به جز گرایش‌های هوادار خود به ضرب چکمه و شمشیر را در این سرزمین نهادینه کرد.

ترکیه، چهارراهی تاریخی- جغرافیایی با ژئوپلیتیک ویژه، بدون منابع زیرزمینی و بازمانده‌ای از چند تمدن و فرهنگ، یعنی میراث مغولان با فرهنگ مسیحی امپراتوری روم شرقی، در کنار فرهنگ کهن ایرانی کردها و امتزاج همه اینها با اسلام، ملغمه‌ای و نقطه جوش برخورد اندیشه‌ها و فرهنگ‌های متضاد است. سرزمینی که کودتاهای بسیاری همانند کودتای دهه ۱۹۵۰ حزب افسران جوان ملی‌گرا و لاییک (غربگرای) در واکنش به پیروزی حزب دموکرات و به دست گرفتن قدرت سیاسی و واگذاری میدان به احزاب سیاسی در ۱۹۷۱ را به خود دیده است. تداوم این چرخه دموکراسی- کودتا- با انجام کودتای نظامی مشهور به «بیانیه» از سوی ارتشیان هوادار آتاتورک تکمیل شد. تغییر فضای سیاسی ترکیه در دوران پس از شوروی، پا گرفتن احزاب معتدل اسلامی و روی کار آمدن «نجم‌الدین اربکان» در دهه ۱۹۸۰، با وجود انجام کودتای ارتشیان در ۱۹۹۷ و واداشتن اربکان به استعفا، نشان داد که زمان به عقب بازگرداندن چرخ تحولات سیاسی و اجتماعی گذشته است. پیروان مکتب اربکان با پایه‌ریزی حزب عدالت و توسعه و در پیش گرفتن رویکرد دوگانه مدرنیسم در کنار اسلامگرایی، در قالب طیف سکولار به رهبری فتح‌ا... گولن (روحانی ساکن پنسیلوانیا) و طیف اخوانی به رهبری اردوغان، پروژه تضعیف قدرت‌های موازی دولت، یعنی نظامیان را به انجام رساندند. این کار با تار و مار کردن سازوکارهای کودتاگرای ارتش ناسیونالیست از طریق محاکمه ۲۰۰۷ «ارگنه کون» و ۲۰۱۰ «جریان بالیوز»، عملیاتی شد. اما شخصیت انحصارطلب و اقتدارگرای اردوغان که پیش از این دوستان گرمابه و گلستانی همچون داوود اوغلو پدر سیاست خارجی ترکیه و عبدا... گل را خانه‌نشین کرده بود به دنبال فرصتی بود تا نسخه طیف رقیب در درون دولت خود به رهبری فتح‌ا... گولن را نیز در هم بپیچد. گولن واعظ مذهبی میلیونری است که در سایه دارایی، سازماندهی و ایدئولوژی، ترویج اسلام فردی (سکولار)، از سطوح و دستگاه‌های دولتی یارگیری کرده و به جریانی موازی و شبیه به کابوسی ترسناک تبدیل شده بود. سیاست خارجی ناکام و پر از تناقض اردوغان چاره‌ای جز فرصت‌سازی برای فرافکنی گاف‌های دیپلماتیک وی نگذاشته بود. جایی که وی با قطع روابط دیپلماتیک با رژیم صهیونیستی به امید یافتن جایگاه رهبری در جهان اسلام بود ولی با ناکامی در این زمینه، کوشید با تحریک ماجراجویی غرب و ناتو از طریق سرنگونی جنگنده سوخوی روسیه در بهمن ماه گذشته، آنها را به سوریه، شمال عراق و کردستان ترکیه بکشاند. این راهبرد، دستاوردی جز وارد شدن فشار سیاسی- نظامی روسیه بر آنکارا، بریدن پای بیش از سه میلیون گردشگر روس از خاک ترکیه، نابودی چندین هزار فرصت شغلی، از دست رفتن درآمد سالانه ۳۲ میلیارد دلاری و فروپاشی صنعت گردشگری نداشت. از این رو اردوغان در چارچوب رفتار مصلحت‌اندیشی و عملگرایی ناچار از پوزش‌خواهی رسمی از روسیه، بازداشت دو خلبان ترکیه‌ای و درآمدن از سر دوستی با مسکو شد تا به گمان خود در یک معامله پایاپای در میراث شوروی به ویژه در جمهوری‌های ترک‌نشین سهیم شده و در عوض مسکو را در عراق و سوریه به عنوان میراث امپراتوری عثمانی شریک کند. این اقدام که البته به مذاق نظامیان غربگرای متعهد به لائیزم و آتاتورک و هوادار احیای امپراتوری عثمانی که خوشبختی را در نزدیکی به غرب، شراکت با رژیم صهیونیستی، بی‌توجهی به روسیه و پشت کردن به جهان اسلام و دست کشیدن از فلسطین و محور مقاومت و دوری از ایران می‌دانند هرگز خوش نیامد و خود به انگیزه‌ای برای بخشی از کودتاچیان تبدیل شد. دخالت ناشیانه و همکاری کمابیش پنهانی اقتصادی- لجستیکی با داعش و جبهه النصره در راستای سودای امپراتوری عثمانی روزبه‌روز آنکارا را در باتلاق‌های سوریه و عراق فروبرد. تلاش برای بیرون کشیدن پای ترکیه از همدستی اقتصادی با داعش نیز به واکنش‌های تروریستی این گروه در ترکیه منجر شد. مجموع این شرایط خود می‌تواند به تهدید امنیتی بلندمدت و آتشی زیر خاکستر تبدیل شود. از این رو اردوغان با احساس رها شدن از سوی غرب در تنش با روسیه و ناامیدی از پیوستن به اتحادیه اروپا، متقاعد به چرخش به سوی مسکو، ایران و محور مقاومت شده و از دفاع از تمامیت سرزمینی عراق و سوریه و رها کردن گروه‌های افراطی سخن می‌گوید. اردوغان با شکست انتخاباتی ژوئن ۲۰۱۵ و تضعیف پایگاه اجتماعی‌اش در دوران پسا کودتا، مصمم به تغییر قانون اساسی و عملیاتی کردن رؤیای ریاست جمهوری دائمی با اختیارات گسترده است. چک سفید امضای شکست کودتا و محبوبیت نسبی کنونی اردوغان در میان ساکنان آناتولی و عدم تمایل کنونی به گذر از وی به دلیل ترس از پیروزی کودتا و بروز شورش و فاجعه‌ای همانند سوریه، شاگرد دیروز اربکان و شریک گولن را در اندیشه و وسوسه تسویه حساب با ابزار «کودتا»، «تروریسم» و «تأمین امنیت ملی» با رقیبان و مخالفان درون و بیرون دولت انداخته است. پس از چندین سال زدن شلاق سانسور و سرکوب بر تن لاغر دموکراسی نیم‌بند ترکیه، اردوغان اکنون با فرصت‌طلبی برای امنیتی کردن اوضاع و جا انداختن تئوری توطئه برای تسویه حساب با جنبش گولن، هر چه بیشتر به سوی بکارگیری خشونت و عوام‌فریبی، نظامی‌گری مجهز به افراط‌گرایی اخوانی و تشدید و ترویج آن پیش می‌رود. درست است که هم‌اکنون فرصت پشتیبانی قانون از قانون‌شکنی اردوغان برای بریدن نفس‌ها و قلم‌ها پیش آمده است اما چند هزار اخراجی در کنار خانواده‌ها، بستگان و همکاران نزدیک آنها به همراه نیروهای ناراضی پ.ک.ک به سرمایه اجتماعی بزرگ و پاشنه آشیلی برای به چالش کشیدن همبستگی اجتماعی و ایجاد گسل در جامعه ترکیه در دهه‌های پیش رو تبدیل خواهد شد که با اهل دادن آنها به دامن مقاومت مسلحانه، القاعده و دورتر داعش، جنگ داخلی دیرپایی را به همراه خواهد داشت. مهم‌تر آن که در صورت پافشاری اردوغان بر نقض حقوق اساسی شهروندان خود، شایستگی متحد قابل پذیرش در ناتو و داوطلبی اتحادیه اروپا را برای همیشه از دست خواهد داد. مانور اردوغان پیرامون احتمال برگزاری همه‌پرسی زودهنگام تغییر قانون اساسی برای نابود کردن ویروس خرابکاری، هدفی جز تبدیل ساختار سیاسی ترکیه از پارلمانی به ریاستی و واگذاری قدرت از پارلمان به دولت و انباشت بیشتر قدرت در دست شخص اردوغان نخواهد داشت. از این رو، دموکراسی در ترکیه پیروز شد تا تنها با سرعتی کمتر نسبت به کودتا خفه گردد چراکه سیاست در این سرزمین همواره به دنبال انتخاب بین بد و بدتر است. گزینه بد ابقای اردوغان بود و محقق گشت. اما این بدان معنا نیست که شرایط بدتر نخواهد شد. شکست کودتا به معنای پیروزی دموکراسی نیست.

رویکرد

دکتر سید نعمت‌الله عبدالرحیم‌زاده

نومحافظه‌کاری در قامت دموکرات

مردم امریکا بعد از ماه‌ها رقابت درون‌حزبی جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها عاقبت دو گزینه نهایی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری ماه نوامبر شناختند. هیئت‌های نمایندگی جمهوری‌خواهان در شهر کلیولند از ایالت اوهایو جمع شدند تا در کنوانسیون خود دونالد ترامپ را به عنوان نامزد نهایی حزب خود معرفی کنند هر چند در این اعلام نامزدی چندان یکدست نبودند و نارضایتی از ترامپ چه در میان سران حزب و چه نمایندگان هیئت‌های انتخاباتی مشهود بود. دو هفته بعد شبیه همین ماجرا در شهر فیلادلفیا از ایالت پنسیلوانیا برای دموکرات‌ها اتفاق افتاد که هیئت‌های نمایندگی در کنوانسیون خود برای معرفی هیلاری کلینتون به عنوان نامزد نهایی حزب جمع شده بودند اما افشاگری تارنمای ویکی‌لیکس در مورد ایمیل‌های سران حزب علیه برنی سندرز، رقیب هیلاری در انتخابات درون‌حزبی، غوغایی به راه انداخته بود و معلوم شده بود که هیلاری با تبانی حزبی توانست رقیب را از میدان بیرون کند و تنها نامزد حزب برای انتخابات ماه نوامبر باشد. به این ترتیب ترامپ و کلینتون از سوی دو حزب اصلی امریکا کمی بیش از سه ماه فرصت رقابت با یکدیگر دارند تا نظر رأی‌دهندگان امریکایی را به خود جلب کنند و یک تفاوت اساسی این دو را از یکدیگر متمایز می‌کند. همچنان که جفری ساکز در هافینگتون پست نوشته: «هیلاری کلینتون به درستی ترامپ را به غیرقابل پیش‌بینی بودن متهم می‌کند اما خود او به شکلی خطرناک قابل پیش‌بینی است».

■ گذار از دوره بوش

باراک اوباما سعی کرده در طول هشت سال ریاست جمهوری خود بر گذار از دوره بوش تمرکز کند. دوره هشت ساله ریاست جمهوری به حاکمیت نومحافظه‌کاران مشهور شده، کسانی که از آموزه‌ها و نظرات دهه ۷۰ ایروینگ کریستول، نورمن پودهورتز و هانری جکسون در مورد اعتراض به ایده دولت رفاه و مخالفت با سیاست تنش‌زدایی و کنترل تسلیحات اتمی الهام می‌گرفتند. هر چند تعداد معدودی از نومحافظه‌کارانی مثل الیوت آبرامز در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان مجال ورود به عرصه قدرت را یافتند تا میل جنگ‌طلبانه خود با طرح ابتکار دفاع استراتژیک، SDI، مشهور به جنگ ستارگان را به نمایش دربیاورند اما آنها مرام جمهوری‌خواهان دیده شده است. اعتیاد به قدرت نظامی امریکا و جنگ‌طلبی کلینتون او را به نومحافظه‌کاران جمهوری‌خواه نزدیک کرده تا آنجا که کسی مثل الیزابت شاکمن هارد، استاد علوم سیاسی در دانشگاه نورث وسترن شیکاگو، بیم آن دارد که با راه یافتن کلینتون به کاخ سفید جنگ‌های جدیدی در خاورمیانه به راه بیفتد چراکه او «هرگز محدودیتی برای توانایی ایالات متحده برای تغییر دنیا با منافع خود قائل نبوده است.» او در ۲۰۱۱ تلاش زیادی کرد تا دولت امریکا و ژنرال‌های پنتاگون را متقاعد به مداخله نظامی در لیبی بکند اما با سدی مثل جو بایدن، معاون رئیس‌جمهور، برخورد کرد که معتقد بود در یک جنگ نباید فقط به روز بعد از جنگ، بلکه به یک دهه بعد از آن فکر کرد. او بعد از غوغای تسلیحات شیمیایی سوریه و اتهامات وارده به دولت سوریه از مدافعان جدی مداخله نظامی در سوریه بود و معتقد بود «اگر گفته می‌شود که حمله می‌کنیم، گزینه دیگری نداریم و باید این کار را کرد.» این حرف او یک نقد جدی به اوبامای رئیس‌جمهور بود چراکه به نظر او، اوباما با عقب‌نشینی از مداخله نظامی در سوریه هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. کلینتون همین نظر و اختلاف را با اوباما در مورد افغانستان داشت و در کتاب خاطرات خود این اختلاف نظر را بر سر دو محور مذاکره و حمله نشان داده که او طرف حمله بود و اوباما به گزینه مذاکره با طالبان توجه داشت.

■ اولین زن نومحافظه‌کار

اگر هیلاری کلینتون در انتخابات ماه نوامبر انتخاب شود، نخستین زنی خواهد بود که به مقام ریاست جمهوری امریکا رسیده اما از جهت نگرش دست‌کم در عرصه بین‌الملل، می‌تواند اولین زن نومحافظه‌کار در این عرصه هم باشد. او در ۲۰۱۰ و وقتی که وزیر خارجه اوباما بود رابرت کاگان را به عضویت «هیئت سیاست خارجی» منصوب کرد که گروهی از مشاوران بیرون از وزارتخانه را تشکیل می‌دهد. کاگان از چهره‌های شاخص نومحافظه‌کاران است و در ۱۹۹۷ به همراه ویلیام کریستول طرحی برای یک قرن امریکایی جدید، Project for a New American Century(PNAC)، را تدوین کرد. این طرح، راهبرد امریکا در حوزه دیپلماسی و امنیت ملی را تعیین می‌کرد و رئوس آن مبنای گزارش انتخاباتی جورج بوش تحت عنوان استراتژی امنیت ملی ایالات متحده امریکا را تشکیل داد. در میان ۲۵ نفر شاخص و اصلی که طرح کاگان را امضا کردند افرادی مثل دیک چنی، دونالد رامسفلد، پیتر رودمن، پل ولفوویتس و لوئیس لیبی دیده می‌شوند که از شخصیت‌های اصلی نومحافظه‌کار در دولت بوش بوده‌اند و بسیاری این افراد را از عوامل اصلی جنگ‌افروزی‌های امریکا در افغانستان و عراق می‌دانند. حالا سؤال اینجا است که کلینتون با رسیدن به کاخ سفید باز حاضر است به نظرات نومحافظه‌کارانی مثل کاگان توجه کند؟ دست‌کم سابقه او در وزارت خارجه پاسخ مثبتی به این سؤال می‌دهد و کارنامه جنگ‌طلبانه‌اش هم‌سویی با نومحافظه‌کاران را تأیید می‌کند. جدا از این، علاقه کلینتون به حکومت‌های محافظه‌کار ارتجاعی در خاورمیانه را باید مد نظر داشت چنان که او تا آخر از مدافعین حسنی مبارک بود و در مورد عربستان هم از دوستان قدیمی آل‌سعود شمرده می‌شود. به نظر می‌رسد آل‌سعود هم به این وجه محافظه‌کارانه کلینتون توجه دارد و به همین جهت هم ۲۰ درصد از هزینه‌های تبلیغاتی او را به عهده گرفته است. کلینتون به دلیل روابط نزدیکش با آل‌سعود از جمله منتقدان توافق هسته‌ای با ایران بود و می‌گفت: «من ایران را در اجرای این توافق یک شریک نمی‌دانم، بلکه ایران هدف این توافق است.» در واقع، او توافق هسته‌ای را یک معامله با ایران ارزیابی نمی‌کرد بلکه توافق هسته‌ای را به عنوان راهی برای تقابل با ایران می‌دانست. به این جهت است که توافق هسته‌ای با ورود او به کاخ سفید وضعیتی دشوارتر از اکنون خواهد داشت و در مقابل، روابط واشنگتن با ریاض و متحدین آل‌سعود در منطقه گرم‌تر می‌شود که نه تنها باعث تشدید مداخلات آل‌سعود در منطقه می‌شود بلکه می‌توان احتمال مشارکت مستقیم امریکا در این مداخلات را هم در نظر گرفت. در هر صورت، کارنامه کلینتون پیش‌بینی خطرناکی از ورود او به کاخ سفید را نمایان می‌کند که باعث می‌شود بعد یک دوره دوری از نومحافظه‌کاری زمان بوش، واشنگتن یک نوع بازخوانی از نومحافظه‌کاری توسط کلینتون را در پیش داشته باشد.

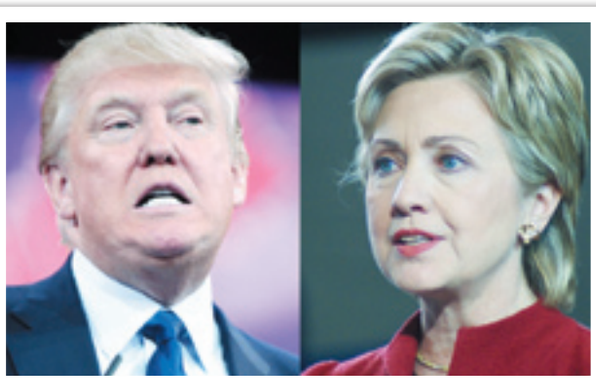

در دوره بوش بود که زمام حاکمیت بر امریکا را به طور کامل در دست گرفتند و به قول معروف گروه‌بازهای واشنگتن را تشکیل دادند. بدون شک لشکرکشی‌های امریکا به افغانستان و عراق در ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ نمونه بارز تلقی نومحافظه‌کاران از کاربرد زور در عرصه بین‌الملل بود که به نظر آنها در طول دهه‌های گذشته فراموش شده بود. این دو لشکرکشی تنها به فجایع حاصل از آن در افغانستان، عراق و حتی کل منطقه خاورمیانه محدود نشد بلکه یکی از زمینه‌های بحران مالی در امریکا شد که از ۲۰۰۵ آرام آرام شکل گرفت تا در ۲۰۰۷ مبدل به بحران بزرگ مالی امریکا بعد از بحران بزرگ اقتصادی در ۱۹۲۹ شود. این بحران مجالی برای اعتراض به نومحافظه‌کاری دوران بوش داد و باراک اوباما با بهره‌برداری از این اعتراض و دادن امید به شهروندان برای تغییر در امریکا وارد کاخ سفید شد. او از همان ابتدا مسیری خلاف نومحافظه‌کاران را در پیش گرفت و وقتی که در ۲۰۱۴ گفت داشتن چکش دلیل نمی‌شود که به هر مشکلی به دید میخ نگاه کنیم، نشان داد که همچنان این مسیر را ادامه می‌دهد اما آیا کلینتون به عنوان جانشین احتمالی این رئیس‌جمهور دموکرات او هم چنین دیدگاهی را دارد؟

■ معتاد به قدرت

ساکز معتقد است کلینتون به نحو کاملاً خطرناکی قابل پیش‌بینی است به این دلیل که او «به قدرت امریکا معتاد است.» ساکز برای اثبات مدعای خود به موارد مهم در دو دهه گذشته اشاره می‌کند که موضوع استفاده از زور در عرصه بین‌الملل توسط امریکا مطرح بوده و کلینتون در صف مدافعان جدی این موضوع بوده است. حمله به صربستان در ۱۹۹۹، حمله به افغانستان در ۲۰۰۱، حمله به عراق در ۲۰۰۳، حمله به لیبی در ۲۰۰۱ و طرح مداخله نظامی ۲۰۱۳ در سوریه از جمله این موارد بوده که کلینتون در تمامی آنها از مدافعان جدی بود هر چند که دست‌کم در مورد آخری، اوباما موضعی متفاوت داشت. این اعتیاد کلینتون به قدرت امریکا تا آن حد است که برخی او را چهره‌ای نومحافظه‌کار در میان دموکرات‌ها می‌دانند هر چند که نومحافظه‌کاری به صورت کلاسیک در